



حماسه البرز

محمد علی داوود (فریاد)

گزین کرده تیری ز شاخ گنار
به چلهی کمانش نهاد استوار
به چشمی برون از جهان بنگریست
فراسوی دور زمان بنگریست
رها کرد تیری که افراسیاب
نمی‌دید آن دست و بازو به خواب
چنان چرمی چرخ چاچی کشید
که هفت آسمانش نیامد به دید
همه نیروی خویش در آن نهاد
چو تیر از کمان شد رها جان بداد
فرو ماند و بر جای افتاد پیر
افق تا افق پر کشان رفت تیر
پی او کسانی که بشتافتند
شبانگه بر قلعه‌اش یافتند
ورا برگرفتند از روی خاک
لبش خشک بود و تن‌اش چاک‌چاک
سه روز و سه شب تیر پرواز کرد
به بال هوا رفتن آغاز کرد
به روز چهارم پس از مرورود
به گردوی پیری بیامد فرود
همان خطه شد مرز ایران زمین
جهان کرد بر پهلوان آفرین
کسانی که پاس شرف داشتند
چنین ملک بهر تو بگذاشتند
گذشتند بی‌منت از جان و کام
که گیرد مگر کشور آرام و نام
به شهنامه این جاودان داستان
فروماند زان خامه رازدان
بپروردمش من به درّ دری
بدان شیوه پهلوان پروری
که شاید روان خردمند توس
برآساید از گنبد آب‌نوس

بچپ

ز داغ جوانان جهان ناله‌خیز
ز غم کودکان و زنان اشک‌ریز
بزرگان، بر شه فراز آمدند
بر آن چیرگی چاره‌ساز آمدند
که ای شاه دانای فرخ‌تبار
نماند بدین گونه هم روزگار
منوچهری اینک در مهر زن
بر اندیشه‌ای مینوی چهر زن
فرستاد پیکی به افراسیاب
که امروز پیروزی و کامیاب
به گوهر خراجی که خواهی دهم
به فرمان و رأی تو گردن نهم
ز نامردمان مردمی خواستن
بود خرمن از شعله آراستن
چنین بود ترفند چرخ دو رنگ
بخندید مستانه پور پشنگ
بدو گفت از شهر ایران تو
به یک تیر پرتاب، از آن تو
میان دلیران پرخاشگر
به لشکر هیاهو فکند این خبر
کماندار را هول در سر فتاد
مگر لرزه بر جان اختر فتاد
در آن روز مردآزمای سترگ
برون آمد از پرده مردی بزرگ
جهان‌دیده گردی کیانی‌نژاد
شده نام او آرش پاک‌زاد
که هم سخره تیر را بشکند
هم آواز تقدیر را بشکند
تو گفستی هر انگشت او لشگری‌ست
نه تنها سپهدار جنگاوری‌ست
ز اندوه مردم دلش ریش ریش
فرو شسته از خاطرش کام خویش
همه تن سلیخ و همه تن شکوه
خرامان برآمد به البرزکوه

چه داری خبر ای مه دلفروز
که این سرزمین را چه آمد به روز؟
خبر داری اینجا چه خورشیدها
در این خاک بردند امیدها؟
که این شیر خوابیده ایران تو
بود سیر خون نیاکان تو
بدستی از این خاک پاینده نیست
که از خون ما لعل تابنده نیست
بسی دیده طوفان تاراج خون
چو کشتی گذشته ز امواج خون
به گاه منوچهر فرخنده روز
ز پشت فریدون گیتی فروز
سپاهی بیاراست افراسیاب
سوی مرز ایران زمین با شتاب
ز کینه چنان آتشی بر فروخت
که از دود آن چشم گردون بسوخت
در این سرزمین تا فلک شد پدید
چنان فتنه‌ای چشم اختر ندید
ز امواج تیغ سرافشان مرگ
به شب نعره برداشت طوفان مرگ
ز پرواز سرها در آن رزمگاه
فرو ریخت خون‌ها ز گیسوی ماه
به شب تا گل سرخ خاور دمید
ز شمشیر بیداد خون می‌چکید
در آن دوزخ آتش و خون و دود
همه مرز ایران به خون غرق بود
مگر دود آهی ز روزن نخاست
جز آتش فروغی ز برزن نخاست
به دو هفته چندان که خون ریختند
همه خاک با خون بیامیختند
هم آشوب اختر جهان می‌گداخت
هم افسون دیوش نهران می‌گداخت

خوشگلی

یادداشتی از استاد مصطفی کاویانی

وجود مضامین بکر و ترکیبات بدیع، تازه‌جویی، وسعت اندیشه، قدرت تلفیق و انسجام، نضج و پختگی کلام، تجلی نیرومند عنصر عاطفه و احساس در آفرینشهای ذوقی، از ویژگیهای شعر محمد علی دادور متخلص به «فرهاد» شاعر توانای عصر حاضر است. آواز قرن، آواز ققنوس و... شاهدان این مدعا. فرهاد، هرگز در چارچوب کوچک و محدود سنت‌ها زندانی تعصب و دل‌باخته‌ی روش گذشته نبوده است.

سنت را در اختیار گرفت و آن را به طرز و شیوه‌ای دل‌انگیز رونق بخشید. وی این نکته‌ی اساسی را به‌خوبی دریافته است که در عروق هنر گذشته جوهر سیال تازه‌جویی و تطابق با زمان باید جاری باشد، همان اندیشه‌ای را دریافته است که مورد قبول و باور فیلسوف شرق تاگور بوده است که گفت: «هنر کفن مجلّی نیست که در رویای بی‌حرکت ابدیتی باشد که زاده‌ی قرنهای از حال رفته است. هنر متعلق به قطار زندگی است.»

مثنوی حماسی و دل‌انگیز «حماسه‌ی البرز» به این انگیزه سروده شده است که داستان تیراندازی آرش از چشم تیزبین فرزانه‌ی توس پنهان مانده و فرزند دل‌بندی از فرزندان او داستان را به «درّ دری» پرورده است.

آرش Araš

آرخش یا آرخش (Erekhsa) همان آرش شیواتیر است که در مجمل‌التواریخ و القصص (ص ۹۰) از او یاد شده و در ادبیات فارسی علاوه بر صفت شیواتیر به کمان‌گیر نیز معروف است. شیواتیر (شواتیر) ظاهراً همان شپاک‌تیر (Shepāktir) زبان پهلوی است که سخت‌کمان و دارنده‌ی تیر تیزرو نیز معنی می‌دهد. شیواتیر کسی است که تیر او با خود او همچون شیوا (یکی از سه ایزد بزرگ هند) می‌باشد که بسیاری از صفاتش مانند صفات ایزد تیر است (صفحه ۴۲ فرهنگ اساطیر، دکتر یاحقی).

در تیریش (بندهای ۶ و ۳۷) از آرش یاد شده و شتاب رفتن «تشر»^۱ - ایزدباران - بسوی دریای «فراخکرت»^۲ به شتاب تیر او مانند شده است.

نام او در اوستا «آرخش» و صفت او «خشویوی ایشو»^۳ (سخت‌کمان، دارای تیر تیزرو) و در پهلوی شپاک‌تیر^۴ و در فارسی «شیواتیر» و آرش کمان‌گیر ضبط شده است.

بهرام چوبین سردار معروف ایرانی و همستار^۵ خسرو پرویز ساسانی خود را از تبار آرش می‌شمرد. در ادب و تاریخ ایران، داستان تیراندازی آرش برای نشان‌گذاری مرز ایران و توران مشهور است.

فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه‌ی ویس و رامین می‌گوید:

اگر خوانند آرش را کمان‌گیر
که از ساری به مرو انداخت یک‌تیر
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
تو اندازی به جان من ز گوراب
(ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۳۷۸)

دکتر جلیل دوستخواه (اوستا، دکتر دوستخواه، جلد ۲، ص ۸۹۸) در دنباله‌ی مطلب به نقل از آثار الباقیه از بیرونی می‌گوید:

«پس از آنکه افراسیاب بر منوچهر چیره شد و او را در طبرستان محاصره کرد و قرار بر این نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معین شود، در این هنگام



●●● بهرام چوبین سردار
معروف ایرانی و همستار
خسرو پرویز ساسانی
خود را از تبار آرش
می‌شمرد. در ادب و
تاریخ ایران، داستان
تیراندازی آرش
برای نشان‌گذاری مرز
ایران و توران
مشهور است ●●●



آرش

فرشته اسفندارمذ حاضر شد و فرمان داد که تیر و کمانی چنان که در اوستا بیان شده است برگزینند. آنگاه آرش را که مردی شریف و حکیم و دین‌دار بود برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد و بدن خود را به حاضران نمود و گفت:

ای پادشاه ای مردم، به تنم بنگرید. مرا زخم و بیماری نیست، اما یقین دارم که پس از انداختن تیر، پاره‌پاره شوم و فدای شما گردم. پس از آن دست به چله کمان برد و به نیروی خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان داد. خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگهداری کند. آن تیر از کوه رویان^۱ به دورترین نقطه خاوری رسید و به ریشه درخت گردکائی - که در جهان بزرگتر از آن نبود - نشست.»

در شاهنامه فردوسی داستانی مستقل، یا شرکت در پیکاری ویژه به آرش نسبت داده نشده است، اما نام او در چند بیت پراکنده آمده است.

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر
چو پیروز گر قارن شیرگیر
(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۹، ص ۲۷۳)
من از تخمه نامور آرشم
چو جنگ آورم آتش سرکشم
(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۶، ص ۳۲)
ندانی که آرش ورا بنده بود
به فرمان ورایش سرافکنده بود
(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۶، ص ۳۵)
جوان بی‌هنر سخت ناخوش بود
اگر چند فرزند آرش بود
(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۶، ص ۶۶)

در اوستا جلد اول، گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوستخواه، صفحه ۳۳۱، بند ۶ تیریش، چنین آمده است: «تشت، ستاره رایومند^۲ فرمند را می‌ستاییم که شتابان بسوی دریای «فراخکرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پزان که آرش تیرانداز - بهترین تیرانداز ایرانی - از کوه «ایر یوخشوت»^۳ بسوی کوه «خوانونت»^۴ بینداخت.»

دنباله مطلب در بند ۳۸ اوستای ۳۳۸ اوستای دوستخواه چنین کامل می‌شود. آنگاه اهورامزدا بدان دمید او امشاسبندان^۵ و مهر فراخ چراگاه - هر دو - آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

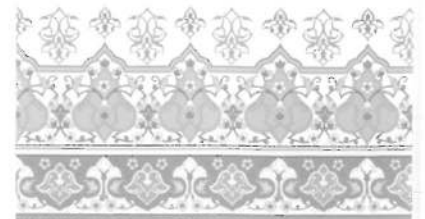
آشی^۶ نیک و بزرگ و پارند^۷ سبک گردونه با هم از پی آن روان شدند تا هنگامی که آن [تیر] پزان بر کوه خوانونت فرود آمد.

در صفحه ۷۸ دانشنامه ایران و اسلام، جلد اول می‌خوانیم:

«در ادبیات پهلوی از این قهرمان [آرش] اطلاع چندانی بر جای نمانده است. تنها در رساله «ماه فروردین روز خرداد» بند ۲۲ (امتون پهلوی)، (۱۰۴) آمده است که:

در روز خرداد (روز ششم) از ماه فروردین منوچهر و ایرش شیبگ تیر eraš šebāg tir (زمین ایران) از افراسیاب بازستدند.»

با توجه به آنچه در آثارالباقیه آمده و آنچه از رساله پهلوی ماه فروردین استنباط می‌گردد، در مورد روز پرتاب تیر دو روایت مختلف در دست است. یکی روایت رساله پهلوی ماه فروردین که بنابر آن، آرش روز ششم ماه



●● پس از آنکه

افراسیاب بر منوچهر چیره شد و او را در طبرستان محاصره کرد و قرار بر این نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معین شود. در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر شد و فرمان داد که تیر و کمانی چنان که در اوستا بیان شده است برگزینند. آنگاه آرش را که مردی شریف و حکیم و دین‌دار بود برای انداختن تیر

●● بیاوردند





فروردین، تیر مرزساز را رها کرده است. دیگری روایت بیرونی در آثارالباقیه و تاریخ گردیزی که این واقعه را در روز سیزدهم از تیرماه (جشن تیرگان کوچک) می‌داند و روزی که خبر جای فرود آمدن آن را آوردند روز چهاردهم تیر (روز گوش یا تیرگان بزرگ) بوده است. بنا به نظر بیرونی و ثعالبی، آرش پس از پرتاب تیر، فوراً جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. به روایت طبری و طبقات ناصری، آرش پس از رها کردن تیر زنده می‌ماند و به ریاست تیراندازان منصوب می‌شود. در رساله‌ی ماه فروردین و پاره‌ای از منابع اسلامی، نظیر تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، اخبار الطوال، الیدء و التاریخ مقدسی، همگی آرش و داستان او را همزمان با دوره‌ی منوچهر پیشدادی می‌دانند اما در غرر ثعالبی زمان وقوع داستان به دوره‌ی سلطنت زو (ZAW) فرزند تهماسب نسبت داده شده است. در شعر و ادب فارسی نام آرش فراوان ذکر شده است:

چون کار به قفل و بند تقدیر افتد
از جیب خرد کلید تقدیر افتد
آرش گهرم ولی چو برگردد بخت
در معرکه بیکان و بر از تیر افتد
(خسروی به نقل از لغت‌نامه)

شتابان‌تر به راه از تیر آرش
دو چشم از کین دل کرده چون آتش
(ویس و رامین روشن، ص ۱۹۴)

گروه تیراندازان و کمان‌کشان سروی یافت.»
(فرهنگ اوستا، هاشم رضی، ص ۱۴۶)

صاحب تاریخ روضه‌الصفاء آورده است: آرش از سر کوه دماوند - تیری اندازد، هر جا که آن تیر فرود آید، فاصله میان دو مملکت آن محل بود - آرش بر قلعه جبل دماوند رفته و تیری به جانب مشرق از شست رها کرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیم‌روز در حرکت بود و به هنگام استوا بر کنار جیحون افتاد. (فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی، ص ۱۴۶)

مؤلف مجمل‌التواریخ پس از شرح جنگ و شرط صلح و روش تعیین مرز آورده است: «بر آخر صلح افتاد بر تیر انداختن آرش، و از قلعه آمل تا عقبه مزدوران برسید و آن مرز توران خواندند. منظور آن است که آرش تیر بینداخت و آن تیر از آمل رها شد و به عقبه مزدوران که میان مرو و سرخس است به زمین آمد.» (فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی، ص ۱۴۶)

ز رخ بر هر دلی بارنده آتش
چنان از نوک غمزه تیر آرش
(ویس و رامین روشن، ص ۲۹۲)

خاقانی، شروان شاهان را به آرش نسبت داده و ملک آنان را، ملک آرش، گفته است.

مگذار ملک آرش در دست مستی آتشی
خوش نیست گرد ناخوشی بر روی زیباریخته
(فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، ص ۳۸۱)
درع رستم ز سنبل آراید
تیر آرش ز عیهر اندازد
(دیوان خاقانی، دکتر سجادی، ص ۱۲۳)

فرخی سیستانی در مدح و ستایش سلطان محمود غزنوی، تیری را که از کمان محمود رها شود تیر آرش وار گوید:

چنانکه مرده هر در که بر نهادی دست
گشاده گشتی و تیری گشاده آرش وار
(دیوان فرخی، دکتر دبیر سیاقی، بیت ۱۱۷۹، ص ۶۲)

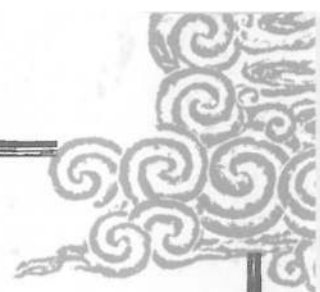
آرش در منابع و مآخذ اسلامی

در تاریخ بلعمی، پس از توافق ایرانیان و تورانیان درباره تعیین مرز که با تیرافکنی کمان‌کشی نیرومند معلوم شود، آمده است:

«منوچهر مردی قوی بی‌گریز اندر همه سپاه خویش، نام او آرش بود که بر زمین از او تیرانداز تر مردی نبود و قوی‌تر، ورا فرمود که بر سر کوه دماوند شو، و آن کوهی است که به هیچ شهر کوه بلندتر از آن نیست، بفرمود که بر سر آن کوه شود و آن تیر بیندازد به همه نیروی خویش تا خود کجا افتد، و او از سر آن کوه تیر بینداخت به همه نیروی خویش. تیر از همه زمین طبرستان او زمین گرگان و از زمین نیشابور و از سرخس و همه بیابان مرو بگذشت و به راست جیحون افتاد.» (فرهنگ اوستا، هاشم رضی، ص ۱۴۵)

طبری آورده است که «پس از این مهم؛ منوچهر به آبادانی و تنظیم امور پرداخت و سپاه را نسبت به مهارت افراد به دسته‌هایی تقسیم کرد: دسته شمشیرزنان؛ گروه نیزه‌وران و گروه تیراندازان و ریاست تیراندازان را به آرش سپرد و میان سپاه





پی نوشت

۱. تَشْتَر، teštar در پهلوی tištar نام ایزدی است و سیزدهمین روز از هر ماه شمسی (فرهنگ معین).
- تَشْتَر که در پهلوی «تیشتر» و در فارسی «تشتتر» و «تیر» نام ایزد ستاره‌های است که او را باشعرا یمانی یکی شمرده‌اند.
- تَشْتَر در اساطیر ایران و دین مزداییستی ایزد باران و یکی از مهم‌ترین ایزدان است که سرود ستایش و داستان پرشور رزم او با دیو خشکسالی را در پشت هشم «تیر بشت» می‌خوانیم.
- نام تَشْتَر در اوستا همواره با دو صفت «رابومند» و «قره‌مند» همراه است (اوستا، گزارش و پژوهش دکتر دوستخواه، جلد دوم، ص ۹۶۲).
۲. فَرَاخ‌کَرْت: در اوستا «وُ روکتی» نام دریایی است بزرگ در اساطیر ایران که در سراسر اوستا پیوسته از آن نام برده می‌شود.
- بورداد احتمال داده است که این دریا یا دریای خزر یکی باشد و در این برداشت به نوشته‌های متن‌های گوناگون استناد کرده است. از آن جمله این نوشته بندهش (بخش ۲۹ بند ۱۰) که «کنگ دز» را در چندین فرسنگی خاور دریای فَرَاخ‌کَرْت می‌داند و این یادآوری مینوی خرد «بخش ۶۲ بندهای ۱۳ و ۱۴» که کنگ دز را در خاور و سرحد ایران‌ویج می‌داند.
- اما بهار، در بررسی جغرافیای اساطیر ایران پس از بحث و پژوهش دقیقی، این دریا را با اقیانوس هند یکی می‌شمارد (بزرگ ص ۱۰۶-۱۰۳).
- در «تیر بشت» (بند ۳۲) می‌خوانیم: «آنگاه به از سوی هند - از کوهی که در میانه دریای فَرَاخ‌کَرْت جای دارد - برخیزد» این تأییدی آشکار است بر یکی بودن فَرَاخ‌کَرْت و اقیانوس هند (اوستای دکتر دوستخواه، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰) و او رو کش = vouru-kaša = فَرَاخ‌کَرانه، بزرگ ساحل مینوی خرد = minuyē-xarad یا minūg-xarad.
۳. خَشَوِ وی ایشو = xšwivī-išū = سخت‌کمان و نارنده تیر تیزرو «فرهنگ معین».
۴. شپاک تیر = (šepāk-tir) شیوا تیر «فرهنگ معین».
۵. هَمِسْتار = هم‌آورد و دشمن و ستیهنده است و غالباً به صورت لقب یا عنوانی برای ایزدان و دیوان که در تقابل یکدیگر قرار می‌گیرند به کار می‌رود (اوستای دکتر دوستخواه، جلد دوم، ص ۱۰۸۴).
۶. رویان Ruyān الف - ولایت وسیعی از کوه‌های طبرستان در بخش غربی مازندران.
- ب - شهر رویان، شهر عمده ناصری مذکور و بزرگترین شهر جبال طبرستان «فرهنگ معین».
۷. رابومند: به معنی «نارنده جلال و شکوه و فروغ» صفت اهوره‌مردا و برخی از

ایزدان و آدمیان است و غالباً با فرهمند (از فر برخوردار) همراه می‌آید. (اوستای دکتر دوستخواه، جلد ۲، ص ۹۹۰).

۸. اَبَرِوُخَشَوْت = نام کوهی است که آرش کمانگیر تیر خویش را از قرار آن بسوی مرز ایران و توران انداخت. بازشناسی جای این کوه آسان نیست. ابوریحان بیرونی کوه رویان در طبرستان و میر خواند کوه دماوند را جای برتاب تیر آرش می‌داند (اوستای دکتر دوستخواه، جلد ۲، ص ۹۴۰).

اَبَرِوُخَشَوْت = Airyo-xšaouua

۹. خَوانَوَت = نام کوهی است که تیر آرش - بهترین تیرانداز ایرانی - برای نشانه‌گذاری مرز ایران و توران بسوی آن برتاب شد. (اوستای دکتر دوستخواه، جلد دوم، ص ۹۷۶).

خَوانَوَت = xvanvant

۱۰. امشاسپندا: به معنی ورجوند جاودانه عنوان مهمین ایزدان (بهمن، اردیبهشت - شهریور، سیندارمذ، خرداد، امرداد که گاه اهورامزدا و زمانی سروش بر سر امشاسپندان جای دارد و از این رو غالباً سخن از هفت امشاسپند می‌رود (اوستای دکتر دوستخواه، جلد دوم، ۹۲۵).

در کتاب مزدیسنا و ادب فارسی، جلد اول، صفحه ۲۳۷ زنده‌باد معین چنین می‌گوید: در اوستا، امشاسپند امشه سینته «Amsha-spənta» به معنی جاودان مقدس آمده است. شماره امشاسپندان یا «مهمین فرشتگان» هفت است که نام شش تای آنها در ضمن ماههای دوازده‌گانه کنونی مندرج است.

الف. وهومنه = vohumana = بهمن (اندیشه نیک)

ب. اشه وهیشته = Ashvavahishta = اردیبهشت (نظم نیکو یا حقیقت)

ب. خشتروه‌بیره = xshuthravairya = شهریور (تسلط)

ت. سپنه ارمیتی = spənta Armaiti = سیندارمذ (باکی‌روان)

ث. هاتوروات = haurvatat = خرداد (کمان صحت)

ج. امرتات = Am a rətat = امرداد (بیم‌رگی)

در آغاز پیدایش مزدیسنا، در رأس این شش، سینتامینو (خرد مقدس) قرار داشته بعدها به جای او اهورامزدا را گذاشتند و گاه به جای اهورامزدا سروش را قرار داده‌اند.

۱۱. اَشی (در پهلوی اَرْت و اَرْد) نام ایزدانویی توانگری و پاداش و گنجور اهورامزدا است. (اوستای دکتر دوستخواه، جلد دوم، ص ۹۲۰).

۱۲. بارند یا بارندی: نام ایزدانویی است مانند «اشی» نگاهبان گنج و دارای نعمت که نام او معنی «بزی و سرشاری» یا «فیض و فراوانی» دارد و غالباً با اَشی همراه است و صفت او «سک گردونه است» (اوستای دکتر دوستخواه، جلد ۲، ص ۹۵۴).

آنجا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده باشد دستاوردش به زودی همگانی می‌شود، اجازه می‌خواهم موردی را یاد کنم که ثابت می‌کند که ایرانیان چنین ارج و احترامی به فردوسی می‌گذارند برای آن است که دستاوردش با سنت‌ها و روایت‌های ملی مطابق دارد»

(زول مول - وفات ۱۸۷۶ م - دیباچه شاهنامه، ترجمه جهانگیر افکاری ترجمه دیباچه و چاپ شاهنامه مول از انتشارات سازمان کتابهای جیبی)



شماره ۲۲ و ۲۴ / صفحه ۲۱۸

